

## اشارات طبّی و دارویی در آثار خاقانی شروانی

و تأیید آنها به کمک طبّ کهن و آثار دیگر شاعران

### لیلا هاشمیان\*

اصطلاحات پزشکی و مفاهیم مربوط به علم طب، از عناصر مهمّ مضمون ساز اشعار شاعران پارسی گو هستند. کمتر دیوانی یافت می‌شود که با تورق در آن به نکته‌های مربوط به دارو و درمان برنخوریم و در این میان، با اطمینان می‌توان گفت از بین همه شاعران مطرح و برجسته، حکیم خاقانی در زمینه اطلاعات پزشکی و به کارگیری اصطلاحات مربوط به این دانش، همچون سایر زمینه‌های علمی، گوی سبقت را از دیگران ربوده است؛ حتی از پزشکان شاعر و شاعران پزشک.

شاعر توانای شروان، چونان طبیعی ماهر، در ابیات خود به مضامینی طبّی اشاره کرده که بسیاری از آنها فقط منحصر به دیوان اویند و در هیچ دیوان یا اثر دیگری دیده نمی‌شوند. نگارنده در این جستار بر آن است تا به کمک کتب طبّی قدیمی و نیز اشعار دیگر شاعران، مهر تأییدی بر نظریات پزشکی خاقانی بزند. لذا در هر مورد پس از ذکر نظریه پزشکی، ابتدا مطالب کتب طبّی کهن در آن زمینه آورده شده، آنگاه آثاری

---

\*- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا (همدان - ایران).

از خاقانی که در آنها به موضوع مورد نظر اشاره کرده ذکر شده‌اند و سپس چنانچه همان نظریه در آثار دیگر شاعران نیز مشاهده گردیده، آن آثار نیز آورده شده‌اند.

### کلید واژه‌ها

خاقانی - طب - پرنیان - مومیایی - جراد - گوارش عود.

عروس زیبا و پُرپیرایه شعر فارسی درگذر از بوستانهای گوناگون علوم و فنون، از هر باغ گلی برجیده و آنگاه دسته گلی فراهم کرده و پیش چشمان نظارگیان مشتاق قرار داده است.

شاعران فارسی‌گو در تمامی دوره‌ها به گونه‌ای تحت تأثیر دانشهای روزگار خود بوده‌اند و آنها را در آثار خود نمایانده‌اند. در این میان دانش پزشکی نیز از این امر مستثنی نبوده است. طب و مباحث مربوط به دارو و درمان همواره یکی از دستمایه‌های سخنوران ما بوده و در هر پهنه از آفرینشهای ادبی و به ویژه اشعار و شاعران به گونه‌ای رخ نموده است. حتی می‌توان با اندکی دقت، تعداد زیادی از پزشکان شاعر و شاعران پزشک را در میان خیل سخن‌سرایان پیدا کرد. اما با این حال شاعرانی را نیز می‌یابیم که با وجودی که خود مستقیماً با طب و طبابت در ارتباط نبوده‌اند اما واژگان و اصطلاحات پزشکی، مضامینی بسیار ناب را به اشعار آنها هدیه کرده‌اند.

با اطمینان می‌توان گفت از میان همه شاعران مطرح و برجسته، حکیم خاقانی شروانی در زمینه اطلاعات طبی، دارویی و درمانی و به کارگیری اصطلاحات مربوط به دانش پزشکی نیز همچون سایر موضوعات علمی، گوی سبقت را از دیگران ربوده است و در بین تمام دواوین شعری کهن ایران زمین، دیوان خاقانی، بیشترین و بالاترین بسامد را در این موارد داراست. بسیاری از نظریه‌ها و اشارات پزشکی ذکر شده در آثار خاقانی، فقط مختص به اویند و در هیچ دیوان شعر دیگری نیامده‌اند.

نگارنده در این مقاله بر آن است تا به کمک کتب پزشکی کهن و اشعار دیگر شاعران، نظریات و اشارات طبّی موجود در آثار خاقانی را تأیید نماید. به همین منظور در هر مورد، پس از ذکر نظریه پزشکی، ابتدا مطالبی که نویسندگان کتب پزشکی کهن در آن مورد خاص نوشته‌اند آورده می‌شود. آنگاه آثاری از خاقانی که در آنها به موضوع مورد نظر اشاره کرده درج می‌شوند و سپس چنانچه همان نکته در آثار شاعران دیگر هم مشاهده گردیده، آن آثار نیز آورده می‌شوند. همچنین اگر هر یک از این اشارات در کتب طبّی قدیم دیده نشوند، فقط به ذکر شواهد اکتفا می‌گردد. اشارات طبّی و دارویی به این قرارند:

#### ۱- درمان صرع به وسیله عود الصلیب (فاوانیا)

”عود الصلیب دوابی است که آن را فاوانیا گویند. با هر که باشد از زحمت صرع ایمن گردد“<sup>۱</sup>.

”چوبیست از درخت خاص که ترسایان بدان صلیب سازند و چون آن را در گلوی اطفال آویزند به خواب نترسند و صرع را بسیار مفید [است]“<sup>۲</sup>.

”فاونیا معتدل است به گرمی و خشکی. وی علت ام الصبیان<sup>۳</sup> را نیک بود چون از کودک بیابویزی؛ و صرع را سود دارد چون به زیر بینی بر سوزی...“<sup>۴</sup>.

---

۱- برهان قاطع، تألیف برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۱۳۸۵ زیر «عود الصلیب».

۲- غیاث اللغات زیر «عود الصلیب».

۳- ام الصبیان: نزد اطباء نوعی از صرع است که با طفل عارض می‌شود. (غیاث اللغات زیر «ام الصبیان»).

۴- الابنیه عن حقائق الادویه، ص ۲۴۵.

”یکی از بخورات مفید برای صرع، عود الصلیب (فاوانیا) است“<sup>۱</sup>.

”فاوانیا عود الصلیب است... علاج صرع است و اگر آن را بر مصروع بندند دچار صرع نمی‌شود. تجربه کرده‌اند که وقتی فاوانیا را از صرعی باز کرده‌اند صرع بازگشته است. آن طیب یهودی گوید: دود کردن ثمر فاوانیا دیوانه و صرعی را شفا دهد و اگر ثمرش را با گل انگبین بخورند در علاج دیوانگی و صرع بسیار مفید است. من می‌گویم شاید آنچه یهودی گفته نوعی از فاوانیای رومی باشد. چه، فاوانیایی که از هندوستان برای ما می‌آورند در این زمینه این قدر مؤثر نیست. همین قدر هست که اگر پانزده دانه از تخم‌ش با عسلاب یا شراب تناول شود، در دفع به ختک تأثیر دارد“<sup>۲</sup>.

”ارجانی گویند: فاوانیا در گرمی و سردی معتدل است... و علت نقرس و صرع را سودمند است و بیماری کودکان را که به لغت تازی ام الصبیان گویند سودمند است چون از گردن کودک درآویخته شود؛ و دود او چون به افراط به مشام رسد صرع را دفع کند و اگر کوفته شود و صاحب صرع او را در وقتی که نفس برکشد به بینی استنشاق کند تا قوت او به دماغ رسد همین منفعت کند...“<sup>۳</sup>

”... جهت صرع به غایت نافع [است] حتی تعلیق او... و ضماد او جهت صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار بشره و نقرس نافع...“<sup>۴</sup>

یک موی تو داشت عیسی فرد      زان عود صلیب اختران کرد  
کز سهم تو دیده بود حیران      پیران فلک به ام صبیان<sup>۵</sup>

\*

۱- قانون، ج ۳، ص ۱۵۷.

۲- همان، ص ۲۷۹.

۳- صیدنه، ص ۹-۹۳۸.

۴- تحفه حکیم مؤمن، ص ۱۹۲.

۵- تحفه العراقین، ص ۱۵۹.

- چو آن عود الصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر حلق عمدا<sup>۱</sup>  
\*  
کعبه را از خاصیت پنداشته عود الصلیب کز دم ابن الله او را ام صبیان آمده<sup>۲</sup>  
\*  
فلک چون عود صلیبش بر اختران بندد که سرعدار بوند اختران به وقت زوال<sup>۳</sup>  
\*  
دهر پیر بوالفضول است ام صبیان یافته کز نبات فکر او عود الصلیبش یافتم<sup>۴</sup>

## ۲- استفاده از یاقوت برای دفع بیماری وبا

”... انواع انگشتی بسیار است و لیکن ملوک را بجز دو نگینه روان نبود داشتن: یکی یاقوت که از گوهرها قسمت آفتاب است و شاه گوهرهای ناگدازنده است و هنر وی آن که شعاع دارد و آتش بر وی کار نکند و همه سنگها ببرد مگر الماس را؛ و نیز خاصیتش آن که وبا و مضرت تشنگی باز دارد. و در خبر چنان آمده که پیغامبر ﷺ آن وقت به مدینه بود و حرب خندق خواست کردن. در مدینه وبا افتاده بود. مصطفی ﷺ یاقوتی با خویشان داشت به قیمت افزون از دو هزار دینار؛ و دیگر پیروزه...”<sup>۵</sup>

- خاک درگاهت دهد از علّت خذلان نجات کاتفاق است این که از یاقوت کم گردد وبا<sup>۶</sup>  
\*  
کان یاقوت و پس آنگاه وبا؟ ممکن نیست شرح خاصیت آن کان به خراسان یابم<sup>۷</sup>  
\*

۱- دیوان خاقانی، ص ۴۲.

۲- همان، ص ۵۶۱.

۳- همان، ص ۱۲۰۷.

۴- همان، ص ۱۲۱۲.

۵- نوروزنامه، ص ۳۷.

۶- دیوان خاقانی، ص ۳۹.

۷- همان، ص ۳۵۷.

خرچ از سموم گرمگه زاده وبا هر چاشنگه  
 دفع وبا را جام شه یاقوت کردار آمده<sup>۱</sup>  
 در دیوان سوزنی سمرقندی نیز به دفع و با توسط یاقوت اشاره شده است:  
 یاقوت را شنیدم کز روی خاصیت  
 دفع وبا کند چو عفونت بود هوا  
 روی هوا ز لشکر کفار شد عفن  
 از گونه گونه وسوسه فاسد و هوی  
 پیکان تیر شاه چو یاقوت سرخ شد  
 از خون دشمنان و در افکندهشان ز پا  
 گر دافع وبا بد یاقوت ور نبود  
 آورنده وبا به چه معنی شد و چرا؟<sup>۲</sup>

### ۳- درمان سردرد به وسیله گلاب

”... «گل سرخ»، شادابش سردرد را نافع است. گلاب هم سردرد را تسکین دهد...“<sup>۳</sup>

”آب گل موی را زود سپید کند و در دسر که از صفرا بود بنشانند“<sup>۴</sup>.

درد سر من سر زبانش  
 برد از دم درد سر نشانش  
 نطقش چو گلاب بر زده سر  
 کافور به هند عارضش بر  
 تا درد سرم چو بیند از دور  
 بنشانند از آن گلاب و کافور<sup>۵</sup>  
 \*

آبش بدل گلاب دانند  
 زو درد سر سران نشاندند<sup>۶</sup>  
 \*

ما به تو آورده‌ایم درد سر ار چه بهار  
 درد سر روزگار برد به بوی گلاب<sup>۷</sup>  
 \*

۱- دیوان خاقانی، ۵۵۵.

۲- دیوان سوزنی سمرقندی، ص ۱۱-۲.

۳- قانون، ص ۱۳۰.

۴- فرخنامه، ص ۱۴۱.

۵- تحفة العراقین، ص ۵۶.

۶- همان، ص ۱۰۱.

۷- دیوان خاقانی، ص ۶۵.

گل در میان کوره بسی درد سر کشید      تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد<sup>۱</sup>  
\*

از نوحه جغد الحق ماییم به درد سر      از دیده گلابی کن، درد سر ما بنشان<sup>۲</sup>  
\*

تا درد سرم فرو نشاند      این اشک گلاب سان مرا بس<sup>۳</sup>  
اما تأثیر گلاب را در دفع سردرد در اشعار داستان سرای گنجه نیز مشاهده می‌کنم:

بیا ساقی امشب به می کن شتاب      که با درد سر واجب آمد گلاب<sup>۴</sup>  
\*

به گلگون می تازه همچون گلاب      ز سر، درد می برد و از مغزتاب<sup>۵</sup>

#### ۴- نگرستن در آینه برای درمان لقوه

لقوه به فتح اول بر وزن قهوه علتی است که دست و پای آدمی از کار باز می‌ماند و رویش کج می‌شود. گویند حکما آینه‌ای ساخته‌اند که صاحب لقوه در آن بیند صحت یابد.<sup>۶</sup> «بیمار را وادار می‌کنند که همیشه به آینه نگاه کند و کجی را راست نماید و اگر آینه کوچک باشد بهتر است»<sup>۷</sup>.

حاسد ز دولت تو گرفتار آن مرض      کز مس کند برای وی آهنگر آینه<sup>۸</sup>

---

۱- دیوان خاقانی، ص ۱۳۸.

۲- همان، ص ۴۶۶.

۳- همان، ص ۶۵۳.

۴- خمسه نظامی - شرفنامه، ص ۱۱۱۴.

۵- همان، ص ۱۱۵۸.

۶- برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۹۰۰ زیر «لقوه».

۷- قانون، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۹۳.

۸- دیوان خاقانی، ص ۵۷۶.

## ۵- خوردن ملخ برای درمان بیماری استسقا<sup>۱</sup>

”بیست و دو ملخ مستدیر الشكل را سر برمی‌کند و پاها و بالها از آن جدا می‌نمایند و با کمی آس مخلوط می‌کنند و همینطور می‌خورند، در علاج استسقا مفید است“<sup>۲</sup>.  
”بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دویم... گویند دوازده عدد از وی سریندازند و اطرافهای وی، با قدری مورد خشک، مستسقی بیاشامد شفا یابد...“<sup>۳</sup>

”... خوردن دوازده عدد آن که اطرافهای وی، با قدری مورد خشک، مستسقی بیاشامد شفا یابد...“<sup>۴</sup>

”... خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آن را انداخته و با یک درهم مورد ساییده باشند جهت استسقا مجرب دانسته‌اند...“<sup>۵</sup>

به طبل نافه مستسقیان به خورد جراد      به باد روده قولنجیان به پشک ذباب<sup>۶</sup>

## ۶- سپید کردن دندانها به وسیله عود سوخته

به سوز مجمر دین از بلال سوخته عود      به عود سوخته دندان سپیدی اصحاب<sup>۷</sup>

\*

---

۱- استسقا: آماس کردن شکم و غیر آن از اعضا و آن بر سه گونه باشد: استسقای زقی، استسقای طبلی و استسقای لحمی، و استسقا از آنرو نامند که بیمار همیشه احساس تشنگی کند.

۲- قانون، ص ۱۱۲.

۳- اختیارات بدیعی، بازآورده در لغت‌نامه.

۴- همان.

۵- تحفه حکیم مؤمن، ص ۷۱.

۶- دیوان خاقانی، ص ۸۲.

۷- همان، ص ۷۷.



سوخته عود است و دلبنان بدو دندان سپید

شوق شاهش آتش و شروانش مجمر ساختند<sup>۱</sup>

\*

صبح دندان چو مطرا کند از سوخته عود عودی خاک ز دندانش مطرا بیند<sup>۲</sup>

\*

مشرق به عود سوخته دندان سپید کرد چون بوی عطر عید برآمد ز مجمرش<sup>۳</sup>

\*

وز پی دندان سپیدی همرهان از تف آه دل چو عود سوخته دندان کنان آوردهام<sup>۴</sup>

\*

خوش خوش به روی ساقیان لب گشت خندان صبح را

گویایی به عود سوخته شستند دندان صبح را<sup>۵</sup>

\*

اول ار عودم خاییده دندان کسان آخر از سوخته عالم دندان خایم<sup>۶</sup>

هم او در یکی از نامه‌هایش نوشته:

”... در آن وقت که بنده را از خدمت خداوند نقل افتاد به بردع، رسول پادشاه نصره الله به بنده پیوست با تشریف و فرمان عالی بنده خود به نفی استاد امام وحیدالدین رحمة الله علیه عود سوخته بود اول از خاییدن روزگار دندان خای و در میانه سوخته مصیب دندان کن و طلب کردن پادشاه او را به جهت آن که بدو

---

۱- دیوان خاقانی، ص ۱۷۹.

۲- همان، ص ۲۰۱.

۳- همان، ص ۲۹۸.

۴- همان، ص ۳۴۲.

۵- همان، ص ۷۲۷.

۶- همان، ص ۹۷۲.

دندان سپید کند یعنی که از او ضحکه‌ای سازد، که به عود سوخته دندان  
سپید کردن عادت ملوک است...<sup>۱</sup>

#### ۷- استفاده از پرنیان سوخته در نبود مرهم

در طبّ قدیم، زمانی که مرهم و وسیله‌ای برای بستن و درمان زخم نبوده، پرنیان  
(= حریر منقش) را می‌سوزانده‌اند و روی زخم می‌گذاشته‌اند.

رگ را سر نیش یاد نارم چون بالش پرنیان بینم<sup>۲</sup>  
\*

صبر من از بی‌دلیست از تو، که مجروح را

چاره ز بی‌مرهمیست سوختن پرنیان<sup>۳</sup>

#### ۸- درمان رانش شکم به وسیله لسان الحمل

لسان الحمل گیاهی است برگش مشابه به زبان بره. تخمش را به فارسی «بارتنگ»  
گویند، برای دفع اسهال نافع<sup>۴</sup>.

”به فارسی بارتنگ و به ترکی باغ یرپاغی و از جنس ما حور است و صغیر و کبیر  
می‌باشد... و از مطلق آن مراد صغیر است. در دویم سرد و خشک و برگ و تخم او  
الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتوح و حابس نرف الدم جمیع اعضا و  
پخته برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال دموی و عصاره او مسکن  
تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سده سپرز و جگر و ضعف

۱- مجموعه نامه‌های خاقانی شروانی، ص ۷.

۲- دیوان خاقانی، ص ۳۹۹.

۳- همان، ص ۴۴۷.

۴- غیاث اللغات، زیر «لسان الحمل».

آن... و تخم او در افعال، مانند عصاره او و بو داده او، قابض<sup>۱</sup> و مغری و مقوی امعا و رافع زحیر<sup>۲</sup>.

ریزش سوهان اوست داروی اطلاق از آنک

هست لسان الحمل صورت سوهان او<sup>۳</sup>

#### ۹- استفاده از سرگین خر برای بندآوردن خون بینی

”... وگر سرگین خر بگیرد و آب وی بکشد و کافور با وی یار کند خوب آید نیز و اندر چکاند“<sup>۴</sup>.

”داروهایی که در بندآوردن خونریزی [بینی] و ریشه‌کن کردن آن خاصیت ویژه دارند به ترتیب اولویت از این قرارند: سرگین الاغ، آب ریحان کوهی، آب نعناع“<sup>۵</sup>.

”داروهای ساده که در بندآوردن خونریزی مفیدند از این قرارند: ۱- آب افشره شنگ، ۲- کافور... ۱۱- افشره سرگین تر الاغ که بسیار تأثیربخش است“<sup>۶</sup>.

”بوکردنی‌ها که برای بندآوردن خونریزی بینی خاصیت دارند: سرگین هنوزتر الاغ بسیار مفید است...“<sup>۷</sup>

---

۱- «قابض» مقابل «مسهل» است.

۲- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۳۱.

۳- دیوان خاقانی، ص ۵۰۲.

۴- هدایة المتعلمین فی الطب، ص ۲۹۳.

۵- قانون، ج ۳، بخش ۱، ص ۳۰۲.

۶- همان، ص ۳-۳۰۲.

۷- همان، ص ۳۰۵.

... و سرگین خر، خون بینی را منع کند و طریق او آن است که چون تازه باشد او را بسرشند و آب ازو بیرون کنند و فتیله‌ای را درو تر کنند و در بینی نهند تا رعاف را منع کند<sup>۱</sup>!

”اگر سرگین خر بفشارند و سه قطره در بینی کسی چکانند که خون آید باز بندند“<sup>۲</sup>.

ز سرگین خر عیسی ببندم رعاف جاثلیق ناتوانا<sup>۳</sup>

#### ۱۰- فرو نشاندن درد و شکافتن دُنبل به وسیله نهادن دنبه بر روی عضو مورد نظر

در منابع، شاهی برای «دنبه» یافت نشد اما موردی از «پیه اسب» دیده شد: ”اگر پیه است بر دُنبل نهند یا بر ریشی که سخت باشد، نرم کند و سرباز کند“<sup>۴</sup>.

دولت به من نمی‌دهد از گوسپند چرخ از بهر درد، دنبه و بهر چراغ، پِه<sup>۵</sup>  
در اشعار ناصر خسرو و مولوی نیز به این مطلب اشاره شده است:

ز بیم درد نهد مرد دنبه بر دُنبل نه زان که دُنبل نزدیک او خطر دارد<sup>۶</sup>

\*

به دُنبل دنبه می‌گوید مرا نیشی است در باطن

تو را بشکافم ای دُنبل گر از آغاز بنوازم<sup>۷</sup>

---

۱- صیدنه، ص ۸۳۹

۲- فرخنامه، ص ۸-۳۷

۳- دیوان خاقانی، ص ۴۳

۴- فرخنامه، ص ۳۴

۵- دیوان خاقانی، ص ۱۲۴۲

۶- دیوان ناصر خسرو، ص ۲۷۹

۷- دیوان شمس تبریز، ص ۵۵۱

### ۱۱- استفاده از حصرم (= غوره) در ساخت داروهای چشمی

ظاهراً به سبب طبع سرد غوره، در تولید بعضی داروهای چشم و از آن جمله توتیا از آن بهره می‌جسته‌اند. نوعی از توتیا نیز معروف به توتیای غوره است.  
”حصرم به کسر اوّل و فتح ثالث به فارسی غوره نامند و آن انگور نارس سبز است... و چون توتیا را با او پرورده کنند و به دستور سایر ادویه عین را، به غایت مقوی فعل آن است...“<sup>۱</sup>

ترش و شیرینست قدح و مدح من با اهل عصر      از عنب می‌پخته سازند و ز حصرم توتیا<sup>۲</sup>  
\*

تیره چشمان روان ریگ را در ز رود      شاف<sup>۳</sup> شافی هم ز حصرم هم زرمان دیده‌اند<sup>۴</sup>

### ۱۲- استفاده از افعی به عنوان پادزهر خود او و نیز برای درمان بیماری جذام

در طب قدیم بر این باور بودند که بعضی زهرها پادزهر خود را در خود دارند. همچنان که کشته کژدم را برای خنثی‌کردن زهر کژدم سودمند می‌دانستند و شاعران به این نکته اشاره کرده‌اند:

ز آنکه زلفش کژدمست و هرکه را کژدم گزید      مرهم آن زخم را کژدم نهد کژدم فسای<sup>۵</sup>  
\*

راحت کژدم زده کشته کژدم بود      می‌زده را هم به می دارو و مرهم بود<sup>۶</sup>  
\*

---

۱- تحفه حکیم مؤمن، ص ۹۰.

۲- دیوان خاقانی، ص ۳۳.

۳- «شاف»: دارویی که به میل در چشم کشند. (آندراج زیر «شاف»)

۴- دیوان خاقانی.

۵- دیوان منوچهری دامغانی، ص ۱۲۲.

۶- همان، ص ۱۷۷.

کژدم که درد و رنج دهد مر تو را ز تو روزی همان همی بخورد بر ز کژدمی<sup>۱</sup>  
 علاوه بر خاصیت پادزهری افعی، خوردن آن را در درمان بیماری جذام سودمند می‌دانستند:  
 "افعی نوعی است از مار که طبیعت آن گرم و خشک و مجفف است و مقدار  
 شرب آن سه مثقال؛ و چون گوشت آن را بپزند و بخورند، فضولات بدن  
 به پوست روی آورد و چشم تیزبین شود و حواس و جوانی حفظ کند و معده  
 را تقویت کند و برای درد عصب و خنازیر و جذام نافع باشد"<sup>۲</sup>.

"... خوردن او (= افعی) جهت سموم مشروبه و ملدوغه و وضع بصر و درد  
 عصب و... مؤثر است هر گاه هر سال یک بار تناول نمایند و ضماد گوشت خام  
 او جهت دفع سم افعی گزیده و اقسام مارها به غایت نافع..."<sup>۳</sup>

هم در او افعی گوزن آسا شده تریاقدار هم گوزنانش چو افعی مهره‌دار اندر قفا<sup>۴</sup>

\*

کی طرفه گز عدو شد مجذوم؟ طرفه‌تر آن کافعی شده است رمحت، ز افعیش می‌رسد ضر  
 افعی خورنده مجذوم گرچه بسی شنیدی مجذوم خواره افعی رمح خویش مشمر<sup>۵</sup>

\*

خضر ز توقیع تو سازد تریاق روح چون به کفت برگشاد افعی زرفام فم<sup>۶</sup>

\*

افعی اگرچه همه سر زهر گشت خوردن افعی همه تریاک شد<sup>۷</sup>

۱- دیوان ناصر خسرو.

۲- بحرالجمهر، بازآورده در لغت‌نامه زیر «افعی».

۳- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۸.

۴- دیوان خاقانی، ص ۳۵.

۵- همان، ص ۲۷۸.

۶- همان، ص ۴۱۳.

۷- همان، ص ۸۶۶.

فلکی شروانی نیز به این خاصیت افعی که دفع جذام می‌کند اشاره کرده است:  
گر دم افعی جذام دفع کند چون فکند رمح چو افعی تو بر تن خصمان جذام؟

### ۱۳- درمان آبله به وسیله شربت گیاه کدر

... [کدر] رستنیی باشد بسیار خوشبوی و آن را «کادی» گویند. شراب آن حصبه و جدری (= آبله) را نافع است تا به حدی که کسی را که آبله بیرون می‌آید قدری شراب کادی بیاشامد اگر عدد آن پنج باشد به شش نرسد.<sup>۱</sup>

«کدر دارویی شریف است. آبله را بگشاید. گرم است و خشک اندر درجه دوم...»<sup>۲</sup>  
«اگر در حین بروز نشانی آبله، رب یا شربت کادی (= کدر = کوره) را با قرصی از قرصهای کافور تناول کنند بهره زیاد بینند»<sup>۳</sup>.

«کادی اسم هندی است و به عربی کدر نامند... و شربت آن که چوب آن را کوبیده بجوشانند و آب آن را با شکر به قوام آورند جهت آبله و حصبه بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آن است که چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر ۹ عدد آبله برنمی‌آید...»<sup>۴</sup>

«شراب الکدر و شراب کادی نیز گویند... جهت حصبه و آبله و باد سرخ و... به غایت مؤثر است...»<sup>۵</sup>

بهر دفع تبش آبله را مصلحتست از طبیبان که شراب کدر آمیخته‌اند<sup>۶</sup>

\*

۱- برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۶۰۵ زیر «کدر».

۲- الابنیه عن الحقائق الادویه، ص ۲۷۸.

۳- قانون، ج ۴، ص ۱۹۸.

۴- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۱۳.

۵- همان، ص ۳۳۴.

۶- دیوان خاقانی، ص ۱۵۶.

از برون آبله را چاره شراب کدرست چون درون آبله دارید کدر باز دهید<sup>۱</sup>

#### ۱۴- ترسیدن فرد سگ گزیده از آب

منظور از فرد سگ گزیده و یا گرگ گزیده در اشعار خاقانی، فردی است که سگ یا گرگ هار او را گزیده و به بیماری هاری مبتلا شده باشد. در طب امروز نیز این موضوع امری ثابت شده است که کسی که به هاری دچار شده با وجود تشنگی و میل زیاد به آب، از آب واهمه دارد. " ... اولاً تا چند روز بی عوارض می‌باشد و بعد از آن در او فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت‌نشینی و خوف و غم و گریه عارض می‌گردد و از آب خوف می‌کند و چون در آب و آینه و امثال آن صورت حیوانی در نظرش می‌آید بنابراین آب نمی‌خورد..."<sup>۲</sup>

سگ گزیده از آب ترسد، از آن ترسم از آب دیدگان برخاست<sup>۳</sup>

\*

زان آن آذر آسا زان سان همی هراسم کز آب، سگ گزیده، شیر سیه ز آذر<sup>۴</sup>

\*

ندارم سر می که چون سگ گزیده جگر تشنه‌ام وز سقا می‌گریزم<sup>۵</sup>

\*

دل رمیده کی تواند ساخت با ساز وجود سگ گزیده کی تواند دید در آب روان؟<sup>۶</sup>

۱- دیوان خاقانی، ص ۲۳۰.

۲- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۶۹.

۳- دیوان خاقانی، ص ۹۲.

۴- همان، ص ۲۷۴.

۵- همان، ص ۳۹۳.

۶- همان، ص ۴۴۲.



بقیه شواهد در دیوان خاقانی عبارتند از صفحات: ۶۴۰، ۹۳۶، ۹۵۴، ۹۶۰، ۹۷۲، ۱۰۴۵، ۱۰۹۶ و...

نظامی نیز در خسرو و شیرین به این موضوع اشاره کرده است:

چون عنوان گاه عالم تاب را دید  
تو گفتی سگ گزیده آب را دید<sup>۱</sup>

### ۱۵- استفاده از سرگین مگس در درمان بیمار قولنج

”... سرگین مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازاله مغض و قولنج و خناق مجرب یافته‌اند...“<sup>۲</sup>

در کتب پزشکی دیگر به تأثیر پشک مگس در درمان قولنج اشاره نشده است اما مورد مشابه دیگری در کتاب قانون به چشم خورد:

”مدفوع مرغ خانگی، داروی قولنج است... مدفوع گرگ را در آب حل کنند یا در آب بپزند یا در دیگ ابراهای در روغن جوشیده ریزند و تناول کنند در علاج قولنجی که در اثر ورم نباشد مفید است. اما اگر مدفوع گرگ را از خار یا گیاه که بر زمین است برچینند و مدفوع سفید رنگ و نتیجه خوردن استخوان باشد در علاج قولنج مفیدتر است...“<sup>۳</sup>

به طبل نافه مستسقیان به خورد جراد

به باد روده قولنجیان به پشک ذباب<sup>۴</sup>

---

۱- خمسۀ نظامی - خسرو و شیرین، ص ۳۵۵.

۲- تحفه حکیم مؤمن، ص ۱۲۲.

۳- قانون، ص ۱۴۳.

۴- دیوان خاقانی، ص ۸۲.

## ۱۶- عدم مصرف کرفس توسط کسی که کژدم او را زده

در پزشکی کهن بر این باور بودند که اگر کسی را کژدم زده باشد و کرفس بخورد بلافاصله می‌میرد. حتی معتقد بودند اگر کسی کرفس بخورد و کژدم در آن موقع او را بزند زنده نمی‌ماند.

”کرفس گرم و خشک است اندر درجه دوّم... و وقتی که بیم کژدم بود نباید خورد و آن دگر هوام...“<sup>۱</sup>

”کسی که کرفس خورده اگر به نیش عقرب گرفتار آید کارش دشوار است“<sup>۲</sup>.  
 ”محمّد زکریا گوید: هر که به تابستان کرفس خورده باشد اگر کژدم او را بگزد هلاک شود و همچنین هر که به تابستان به ناشتا خورده باشد در آن روز زخم کژدم او را هلاک کند“<sup>۳</sup>.

”... خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و به دستور، بعد از آن، سبب سرعت تأثیر سمیت آن می‌گردد...“<sup>۴</sup>

مساز عیش که نامردم است طبع جهان      مخور کرفس که پر کژدم است صحن سرا<sup>۵</sup>  
 در اشعار دیگر شاعران نیز آمده است:  
 زهریست به قهر نفس دادن      کژدم زده را کرفس دادن<sup>۶</sup>

\*

۱- الابنیه عن حقائق الادویه، ص ۲۶۲.

۲- قانون، ص ۱۹۳.

۳- فرخنامه، ص ۱۶۰.

۴- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۱۷.

۵- دیوان خاقانی، ص ۱۹.

۶- خمسه نظامی - لیلی و مجنون، ص ۴۸۸.

گر تو را نوری ز نفس آمد پدید زخم کژدم از کرفس آمد پدید<sup>۱</sup>

### ۱۷- درمان چشم درد و بیماریهای چشم به وسیله گشنیز و شیر زنان

در طب قدیم، شیر زنان و بخصوص شیر زنی را که دختر زاییده بود برای درمان چشم درد سودمند می دانستند. هم‌اکنون نیز در بین زنان کهنسال این باور وجود دارد که شیر زنی که دختر زاییده دارای طبع سرد است. بنابراین ظاهراً به سبب این خاصیت، آن را همراه با گشنیز (که آن هم سرد است) و چند ماده دیگر، در درمان چشم درد بکار می‌بردند.

... افشراهش (= افشره گشنیز) را در چشم چکانند و به ویژه اگر همراه با شیر پستان زن باشد پرش و ضربان چشم را تسکین دهد. ضماد برگش برچشم، چشم را از مواد سیلانی محفوظ دارد<sup>۲</sup>.

“آب گشنیز زهر است از از غایت سردی، ... و اگر تخم او (= گشنیز) با انگبین دود کند بعد از آن که به شیر مردم تر کنند و برچشم دردمند نهند بعد از آن که شیر دختران در چشم او دوشیده باشند زود شفا یابد...<sup>۳</sup>”

... و اکتحال او خصوصاً بعد از آن که در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است<sup>۴</sup>.  
... برای معالجه خود چشم درد، دوشیدن شیر زن در چشم به کرات و یا چکاندن لعاب بهدانه و یا لعاب تخم اسپرزه مفید است. اگر درد شدت بیشتری پیدا کرد آن شیاف سفید گرفته شده از افیون را که به طریق زیر تهیه می‌شود، در چشم می‌چکانند:

۱- منطق الطیر، ص ۱۶۲.

۲- قانون، ص ۱۹۶.

۳- فرخنامه، ص ۱۶۲.

۴- تحفه حکیم مؤمن، ص ۷-۳۶.

۵ درهم سفید آب قلع؛ و نشاسته و کتیرا از هر کدام ۲ درهم و از تریاک ۱ درهم با سفیده تخم مرغ شیاف کرده در موقع لزوم در شیر زن حل کرده و در چشم چکانده شود...<sup>۱</sup>

”کنجیده سفید درخشان ۲۰ درهم در شیر زن مالیده و خشکانده و در ظرف سر بسته گذارده تا خاک در آن نرود سپس در آفتاب گرم خشکانده پس از آن در شیر خمیر کرده و سه مرتبه خشکانده سپس نرم کوبیده و در چشم پاشیده شود“<sup>۲</sup>.

”شیر زنان موافق‌ترین شیرهاست و از مرضعه دختر سردتر است... و ضماد فطور او جهت درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه او مفید...“<sup>۳</sup>

چشم دردی داشت بستان کز سرپستان ابر      شیر بر اطراف چشم بوستان افشانده‌اند<sup>۴</sup>  
\*  
بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیاش      شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده‌اند<sup>۵</sup>  
\*  
مرا چشم دردست و گشنیز نیست      تو را توتیا رایگان می‌دهد<sup>۶</sup>

#### ۱۸- استفاده از یاقوت در تهیه مفرح

نوعی از مفرح معروف به مفرح یاقوت است. در لغت‌نامه این مفرح چنین تعریف شده است:

۱- من لایحضره الطیب، ص ۵۴.

۲- همان، ص ۵۴.

۳- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۲۹.

۴- دیوان خاقانی، ص ۱۶۰.

۵- همان، ص ۱۶۹.

۶- همان، ص ۸۹۷.

”مفرّحی که برای مداوای پاره‌ای امراض و برای ازاله خفقان و غش به کار برده‌اند. ابوریحان در صیدنه از مفرّح یاقوتی سرد و مفرّح معتدل یادکند“<sup>۱</sup>.  
 ”از یاقوت، بهترین، سرخ است... و خاصیتش آن که دل را خرّم دارد و گر کسی نگرینی یاقوت دارد بی آن که خرّم بود خرّمی همی آوردش...“<sup>۲</sup>  
 ”... او را در ادویه بزرگ ترکیب کنند از آن جهت که یکی از خواص او آن است که شادمانی آرد و اندوه را ببرد“<sup>۳</sup>.  
 ”... هر که یاقوت با خود دارد دلش افسرده نشود“<sup>۴</sup>.  
 ”بهترین او سرخ شفاف گلناریست که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمّری پس وردی و لعل از اقسام سرخ اوست... مقوی دل و دماغ و مفرّح [است]...“<sup>۵</sup>

به نظر می‌رسد برای دفع سودا نیز از مفرّح یاقوت بهره می‌جسته‌اند:

معانیش همه یاقوت بود و زر یعنی مفرّح از زر و یاقوت به برد سودا<sup>۶</sup>  
 \*

در گوهر می زرست و یاقوت تریاک مزاج گوهران را  
 یاقوت و زرش مفرّح آمد جان داروی درد غم بران را<sup>۷</sup>  
 \*

عاشقان از زر رخساره و یاقوت سرشک بس مفرّح که به می ماحضر آمیخته‌اند

۱- لغت‌نامه، زیر «مفرّح یاقوت».

۲- الابنیه عن حقائق الادویه، ص ۳۴۷.

۳- صیدنه، ص ۷۳۰.

۴- فرخنامه، ص ۱۸۹.

۵- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۶۴.

۶- دیوان خاقانی، ص ۴۶.

۷- همان، ص ۴۹.

بی مزاج می حمرا، نبرد سوداشان آن مفرّح که ز یاقوت و زر آمیخته‌اند<sup>۱</sup>  
\*

ساغر از یاقوت و مروارید و زر صد مفرّح در زمان آمیخته<sup>۲</sup>  
شاعر داستان پرداز گنجه نیز در آثار خود از مفرّح یاقوت یاد کرده است:  
از آن یاقوت و آن در شکرخند مفرّح ساخته سودایی چند<sup>۳</sup>  
\*

مفرّح هم تو دانی کرد بر دست که هم یاقوت و هم عنبر تو را هست<sup>۴</sup>  
در دیوان خواجو کرمانی و حافظ نیز به مفرّح یاقوت برمی‌خوریم:  
جهان مفرّح یاقوت کرد از آنکه به حکمت

برون برد ز دماغ زمانه عدّت سودا<sup>۵</sup>  
\*

صنعت چو مفرّح کند از قرصه یاقوت بیرون برد از طبع زمان عدّت سودا<sup>۶</sup>  
\*

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که این مفرّح یاقوت در خزانه توست<sup>۷</sup>

#### ۱۹- به کاربردن پنج نوش برای تقویت دل و بدن

پنج نوش معجونی باشد مرکب از پنج چیز که به جهت تقویت در خوردند...<sup>۸</sup>

۱- دیوان خاقانی، ص ۱۵۰.

۲- همان، ص ۶۴۲.

۳- خمسه نظامی - خسرو و شیرین، ص ۱۵۳.

۴- همان، ص ۲۹۸.

۵- دیوان خواجو کرمانی، ص ۲.

۶- همان، ص ۹۴.

۷- دیوان حافظ، ص ۲۵.

۸- برهان قاطع، زیر «پنج نوش».

نوعی است از ترکیب که مرکب باشد از سیماب و مس و آهن و فولاد و طلق و ریم آهن؛ و این را هندیان «پنج امرت» پنج آب حیات. و اطّابای فرس فقط ریم آهن را گویند...<sup>۱</sup>

در چار سو فقر درآ تا ز راه ذوق دل را ز پنج نوش سلامت کنی دوا<sup>۲</sup>

\*

هفت جوش آینه‌ای دادت، تو نیز پنج نوش از کلک صفرایی فرست<sup>۳</sup>

## ۲۰- استفاده از خواص گوناگون پزشکی کافور

الف - درمان گرمزدگی، فرو نشانیدن حرارت دل و تب و رفع تشنگی:

“قرص کافور: جهت تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خففاق...”<sup>۴</sup>

“قرص کافور: از رازی؛ و جهت علل جگر؛ و گفته است که انفع اقراص است

جهت عل جگر و حمیات...”<sup>۵</sup>

سازد پی ناقه‌های محرور از قرصه شمس قرص کافور<sup>۶</sup>

\*

بهر مزدوران که محروران بدند از ماندگی

قرصه کافور کرد از قرصه شمس الضحی<sup>۷</sup>

\*

---

۱- غیاث اللغات، زیر «پنج نوش».

۲- دیوان خاقانی، ص ۱۲.

۳- همان، ص ۱۱۷.

۴- تحفه حکیم مؤمن، ص ۳۲۵.

۵- همان، ص ۳۲۶.

۶- تحفه العراقین، ص ۲۲۵.

۷- دیوان خاقانی، ص ۳۸.



به کافور عزلت خنک شد دل من سزد گر ز مشک عمل شم ندارم<sup>۱</sup>  
\*

کافور و پیل آنک به هم، پیل دمان کافور دم  
کافور هندی در شکم بر دفع گرما ریخته<sup>۲</sup>  
این موضوع در آثار شاعران دیگر هم دیده می‌شود:

من دلی دارم ز عشقش گرم و پیش او شوم  
تا مگر بنشانند این گرمی به کافور و گلاب<sup>۳</sup>  
\*

ناگشته هنوز طبع گیتی تفسیده چنان که طبع محرور  
ابر و شجر از پی علاجش ریزند همی گلاب و کافور<sup>۴</sup>  
\*

بسی تب زده قرص کافور کرد نخورد شد آن تب چو کافور سرد<sup>۵</sup>  
ب - رفع سردرد:

”کافور سرد است و خشک اندر درجه سیم... رعاف بازگیرد و صداع<sup>۶</sup> و بیماریهای  
گرم را که اندر سر بود...“<sup>۷</sup>

ژاله و صبح به هم یافته کافور و گلاب زین و آن داروی هر درد سر آمیخته‌اند<sup>۸</sup>

---

۱- دیوان خاقانی، ص ۳۶۱.

۲- همان، ص ۵۲۳.

۳- دیوان امیر معزی.

۴- همان.

۵- اقبال‌نامه نظامی، ص ۱۴۱۸.

۶- صداع: درد سر.

۷- الالبیه عن حقائق الادویه، ص ۲۷۲.

۸- دیوان خاقانی، ص ۱۵۰.



ج - تضعیف نیروی شهوانی:

”... ارجانی گوید: کافور سرد و خشک است در سه درجه... قوت شهوانی را قطع کند...”<sup>۱</sup>

”... مضر باه [است] و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها... و دو مثقال او قاطع باه...”<sup>۲</sup>

اگر کافور با قطران ره زادن فرو بندد

مرا کافور و قطران زاد داغ و درد پنهانی<sup>۳</sup>

در ابیاتی از انوری و نظامی نیز این مطلب آمده است:

گر بجز کام تو زاید شب که آبستن بود      شب عزب ورنه سقنقور قدر کافور باد<sup>۴</sup>

\*

جهانداری کجا آید ز نااهل      سقنقوری کجا آید ز کافور<sup>۵</sup>

\*

جود و بخل از کف تو هر دو مخنث شده‌اند

مگرش طبع سقنقور و دم کافور است<sup>۶</sup>

\*

چو زن دید کاستاد پرهیزکار      ز کافور او گشت کافور خوار

ز میلی که باشد زنان را به مرد      هوای دلش گشت یکباره سرد<sup>۷</sup>

۱- صیدنه، ص ۹۶۵.

۲- تحفه حکیم مؤمن، ص ۲۱۳.

۳- دیوان خاقانی، ص ۶۱۹.

۴- دیوان انوری، ص ۱۰۱.

۵- همان، ص ۲۳۰.

۶- همان، ص ۵۴۴.

۷- اقبال‌نامه نظامی، ص ۱۳۴۱.

## ۲۱- رفع تشنگی و تقویت بدن به وسیله جلاب

جلاب، معرب گلاب و به معنی شربت که از قند و گلاب سازند به اینطور که قند را در گلاب قسم اول و بهتر باهم آمیخته جوش دهند و در شیشه نگاه دارند به غایت مفرح است.<sup>۱</sup> "جلاب جهت تبها و تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع و ملین و طبع و منضح و مقوی اعضا و مدربول و عرق بید مشک دو جزو، گلاب سه جزو به قوام آورند..."<sup>۲</sup> دهان خشک و دل خسته‌ام لیکن از خلق تمنای جلاب و مرهم ندارم<sup>۳</sup> در دیوان ناصر خسرو و انوری نیز به این موضوع اشاره شده است: اندر این ره ز شعر حجت جوی چو شوی تشنه با جلاب گلاب<sup>۴</sup>

\*

شد قوی دل دولت و دین از وفاق هردوان قوت دل زاید آری در طبیعت از جلاب<sup>۵</sup>

## ۲۲- استفاده از مومیایی در ترمیم شکستگی‌ها

"مومیایی گرم است و خشک اندر درجه دوم، تحلیل کند و لطیف است. شکسته و کوفته را منفعت کند..."<sup>۶</sup>

سری گوید: معنی او موم آبی بود به لغت پارسی؛ و تازی چون از او عبارت کنند «شمع مائی» گویند و هیچکس نداند که مبدأ تولد او چگونه است و او را در فارس

۱- غیاث اللغات.

۲- تحفه حکیم مؤمن، ص ۳۳۲.

۳- دیوان خاقانی، ص ۳۶۲.

۴- دیوان ناصر خسرو، ص ۲۹.

۵- دیوان انوری.

۶- الابنیه عن حقائق الادویه، ص ۳۲۶.

معدنی است و بر در آن موضع که معدن اوست پیوسته قفل نهاده بودند و هر سال یکبار در او را به فرمان ملک فارس بگشایند به حضور اعیان و مشایخ و چنین گویند که چشمه‌ای است در آن موضع که پیوسته از او آبی بیرون می‌آید و درپیش آن چشمه حوضی کنده‌اند و یک طرف آن حوض مصفاتی محکم کرده‌اند به شبه غربال، تا چون آب بدان مصفاه رسد اجزا مومیایی به سبب کثافت بر مصفاه بماند و آبها نفوذ کند و در قعر حوض رود و به تدریج کثافت در مومیایی زیادت شود تا تمام منجمد شود و آنگاه آن را جمع کنند و به خزانه ملک تسلیم کنند... گرم است در آخر درجه و لطیف و محلل است و آمدن خون را از معده مفید است و در شکستگی عضو و کوفتگی و بیرون جستن پیوندها از موضع اصلی و دریدگی و از هم جدا شدن او مفید است و شکستگی را نیکو گرداند و درد این جمله که گفتیم تسکین دهد...<sup>۱</sup>

طبع مومیایی گرم و لطیف و نرم است. استخوانهای شکسته ببندد و کوفتگی را سود دارد.<sup>۲</sup>

من شکسته خاطر از شروانیان و ز لفظ من خاک شروان مومیایی بخش ایران آمده<sup>۳</sup>

\*

هستی شکسته دل ز شیاطین ولی چه باک چون مومیایی از کف روح الامین خوری<sup>۴</sup>  
در آثار دیگر شاعران نیز به این ماده و خاصیتش اشاره شده است:

هرگز از بار حسد خسته نگردد پشت ما کز «قل الله ثم درهم» مومیایی یافتیم<sup>۵</sup>

\*

۱- صیینه، ص ۶۷۵.

۲- فرخنامه، ص ۱۸۲.

۳- دیوان خاقانی، ص ۵۶۵.

۴- همان، ص ۱۲۴۹.

۵- دیوان سنایی، ص ۹۵۱.

مرا از شکستن چنان باک ناید که از ناکسان خواستن مومیایی<sup>۱</sup>

\*

تویی کز شکستم رهایی دهی وگر بشکنی مومیایی دهی<sup>۲</sup>

\*

فلک تا نشکند پشت دوتایی به کس ندهد یکی جو مومیایی<sup>۳</sup>

\*

شکسته‌وار به درگاهت آمدم که طیب به مومیایی لطف توام نشانی داد<sup>۴</sup>

## منابع

الابنیه عن حقائق الادویه (روضه الانس و منفعة النفس)، موفق الدین ابومنصور علی الهروی، به تصحیح احمد بهمینار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۱ ه. ش.

تحفه حکیم مؤمن (تحفه المؤمنین)، محمد مؤمن حسینی طیب، با مقدمه دکتر محمود نجم‌آبادی، کتابفروشی مصطفوی بوذرجمهری، تهران، چاپ نخست ۱۳۴۵ ه. ش.  
تحفه العراقین، خاقانی شروانی، به اهتمام دکتر یحیی قریب، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۳۳ ه. ش.

دیوان امیر معزی، به تصحیح عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیة، تهران، چاپ نخست ۱۳۱۸ ه. ش.

دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ نخست ۱۳۳۷ ه. ش.

۱- دیوان انوری، ص ۷۶۰.

۲- شرفنامه نظامی، ص ۹۱۵.

۳- خسرو و شیرین نظامی، ص ۱۸۴.

۴- دیوان حافظ، ص ۸۱.

دیوان حافظ، از روی نسخه غنی و قزوینی، با مقدمه دکتر سید محمد رضا جلالی نایینی، انتشارات علمی، تهران.

دیوان خاقانی، ویراسته دکتر میر جلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، تهران، چاپ نخست ۱۳۷۵ ه. ش.

دیوان خواجو کرمانی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران، چاپ نخست.

دیوان سنایی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، تهران، چاپ چهارم. دیوان سوزنی سمرقندی، به اهتمام دکتر ناصرالدین شاه حسینی، چاپخانه سپهر، تهران، چاپ نخست.

دیوان شمس تبریزی، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوازدهم ۱۳۶۷ ه. ش.

دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار، تهران، چاپ سوّم ۱۳۴۷ ه. ش.

دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۰ ه. ش.

صیدنه، ابوریحان بیرونی، ترجمه ابوبکر بن علی عثمان کاسانی، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش. غیاث اللغات، غیاث‌الدین محمد بن جلال بن شرف‌الدین رامپوری، به کوشش منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ نخست ۱۳۶۳.

فرخنامه، ابوبکر مطهر جمالی یزدی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶ ه. ش.

کلیات نظامی گنجوی، مطابق نسخه تصحیح شده وحید دستگردی، انتشارات نگاه، تهران، چاپ نخست ۱۳۷۲ ه. ش.



لغت‌نامه (دوره جدید)، علی اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوّم  
۱۳۷۷ ه. ش.

مجموعه نامه‌های خاقانی شروانی، تصحیح و مقدمه دکتر ضیاء‌الدین سجّادی، انتشارات  
دانشسرای عالی، تهران، چاپ نخست ۱۳۴۶ ه. ش.

منطق الطیر، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام سید صادق گوهرین، انتشارات  
علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پانزدهم ۱۳۷۸ ه. ش.

هدایة المتعلّمین فی الطب، ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخاری، انتشارات دانشگاه  
فردوسی، مشهد، چاپ دوّم ۱۳۷۱ ه. ش.

\* \* \*